

ضرورت حیات اجتماعی و نیاز بشر به دین

از منظر صدرالمتألهین و ابن مسکویه

ناصر محمدی^۱

غلامحسین خدردی^۲

خلیل ملاجوادی^۳

چکیده

مادی را در مرحله بعد مطرح میکند. از نظر او، محبت اساس زندگی و تشکیل جامعه گروهی انسانهاست. دیدگاه ملاصدرا دارای صبغه عقلی و فلسفی است درحالیکه تبیین ابن مسکویه صرفاً مبتنی بر وجود محبت و عاطفه بین انسانهاست. از نظر هر دو اندیشمند، آموزه‌های وحیانی دین، گستره نیازهای دنیوی و اخروی انسان را دربرمیگیرد اما در منظر هیچکدام، تأکیدی واضح و مستقل نسبت به شأنیت تهذیب نفوس برای نبی و انسان کامل الهی، مشهود نیست.

کلیدواژگان: حیات اجتماعی، نیاز بشر به دین، شرع، قانون، محبت، نیاز فطری، نبی، انسان کامل، حکمت صدرایی، ابن مسکویه.

مقدمه

گستره پاسخ دین به نیازهای بشر، از چالشهایی

ضرورت تشکیل حیات اجتماعی از منظر ملاصدرا و ابن مسکویه درگستره پاسخ دین به نیازهای بشر، موضوعی است که در این نوشتار به آن پرداخته شده و بطور مقایسه‌ی و تطبیقی مورد بررسی قرار گرفته است. از دیدگاه ملاصدرا ضرورت رفع نیازهای انسان، مستلزم وجود قانون و شرع بوده و لزوم وجود فردی بعنوان «نبی» را مستدل میکند. وی با تبیین فلسفی، معتقد است معنی و مفهوم نوع انسانی، در «هویت جمعی» او در عالم خارج از ذهن و در شاکله اجتماعی او تحقق پیدا میکند. ابن مسکویه در نظری قابل تأمل و شاید انحصاری، نیاز اصلی انسان به تشکیل زندگی جمعی را بدلیل ضرورت پاسخ به نیاز فطری به «محبت و الفت» متقابل میداند و رفع نیازهای

۱. استاد گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران (نویسنده مسئول)؛ naser_mohamadi@pnu.ac.ir

۲. دانشیار گروه فلسفه، کلام و اخلاق، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران؛ gh.khedri@pnu.ac.ir

۳. دانشجوی دکتری فلسفه دین، مربی گروه الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران؛ khalil@pnu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۲/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱/۲۱ نوع مقاله: پژوهشی

DOR: 20.1001.1.15600874.1401.28.2.4.9

از این دست، چهرهٔ دیگر پاسخ دین به نیاز بشر و ضرورت نبوت و وحی و ناگزیری انسان از توجه به دعوت دین مطرح است.

ضرورت دیانت و اعتقاد به آموزه‌های وحیانی، در عصر حاضر بدنبال پرسش از انتظار بشر از دین مورد توجه متفکران و چالش به روز اندیشمندان است. در ادامهٔ همین مطلب، پاسخ فلاسفه و متکلمان به ضرورت نبوت و واسطه بین خلق و خالق که لزوماً بعد از اثبات وجود خدا و معرفت بشر به مبدأ هستی، بیان میشود، از نظر متفکران دینی، اهمیت و جایگاهی قابل تأمل خواهد داشت.

در این مقال مختصر، ابتدا به بررسی و بیان نظر ملاصدرا دربارهٔ ضرورت وجود حیات اجتماعی و لزوم نبوت میپردازیم و آنگاه دیدگاه وی را با نظر متفکر اخلاقی قرن چهارم، ابن مسکویه مقایسه مینماییم و موارد اشتراک و اختلاف این دو دیدگاه، در حد توان تبیین میگردد.

- ضرورت تحقیق

بطور کلی بحث از چرایی و چگونگی نیاز بشر به دین و بطور خاص مسئلهٔ انتظار بشر از دین در عصر حاضر، همواره از چالشهای فکری در عرصهٔ دینداری و زندگی مؤمنانه بوده است و این مسئله وقتی با رویکرد انسانگرایانه (اومانستی) مطرح شود، اهمیت و ضرورت مضاعف می‌یابد. این چالش در دو دههٔ اخیر یکی از دغدغه‌های فکری متفکران جامعهٔ ما نیز بوده و از جهات مختلف مورد تحقیق قرار گرفته

است. اما تبیین دیدگاه اجتماعی ملاصدرا دربارهٔ ضرورت زندگی جمعی برای بشر و مقایسهٔ آن با دیدگاه ابن مسکویه بشکل حاضر - براساس جستجوهای که در حد توان انجام شد - تاکنون موضوع پژوهش مستقلی نبوده است.

- پیشینهٔ تحقیق

برخی پژوهشهای انجام شده در مورد دیدگاه اخلاقی ابن مسکویه و نظر اجتماعی - فلسفی صدرالمتألهین، که بنظر دارای اهمیت بیشتری هستند، عبارتند از:

- «جایگاه شریعت در اندیشهٔ اخلاقی ابن مسکویه»، تألیف سیدحسین مؤمنی، مجلهٔ آیین حکمت، پاییز ۱۳۸۹، شمارهٔ ۵.

- «اخلاق و سیاست در اندیشهٔ ابوعلی احمدبن مسکویه رازی»، تألیف ایرج رنجبر؛ سمیرا غلامی، مجله پژوهش سیاست نظری، تابستان ۱۳۹۸، شمارهٔ ۲۵.

- «تبیین نظری حبّ در اندیشهٔ اخلاقی ابن مسکویه و ابن حزم»، تألیف اصغر سلیمی‌نوه؛ مریم پوررضا قلی، پژوهشنامه مذاهب اسلامی، ۱۳۹۶، دوره ۴، شمارهٔ ۸.

- «هستی‌شناسی اجتماعی در حکمت صدرایی»، تألیف کوشا غلام‌پور، فصلنامهٔ تحقیقات بنیادی علوم انسانی، ۱۳۹۵.

- «نبوت و امامت در اندیشهٔ ملاصدرا»، تألیف مجید اسکندری، نشریهٔ معرفت سیاسی، سال دوم، ۱۳۸۹.

۱. ضرورت تشکیل جامعه بشری از منظر

حکمت صدرایی

صدرالمآلهین بعنوان یکی از بزرگترین فلاسفه و عرفای قرن یازدهم هجری و معاصر عصر صفویه، با نظریات و آثار فلسفی خود تا زمان حاضر در محدوده زمانی بیش از چهار قرن- در عالم علم و اندیشه فلسفی تأثیرگذار بوده است. او ضرورت نبوت را وابسته به ضرورت حیات اجتماعی میدانند؛ بعبارتی دیگر، از بیان او چنین برداشت میشود که بین ضرورت نبوت و لزوم حیات جمعی، ارتباط و اتصال ناگسستنی برقرار است. برخی فلاسفه و از جمله ملاصدرا، لزوم ارسال رسل را از منظر لزوم حیات اجتماعی نگریسته‌اند و این نکته‌ی قابل توجه، بررسی و نقد است که در مورد آن تحقیق مستقلی انجام نشده و بهمین دلیل، مقاله حاضر در حد توان به آن میپردازد.

ابتدا باید به این مسئله پردازیم که نبوت و ارسال نبی چه ضرورتی دارد و اصولاً فلسفه نبوت چیست؟ در پاسخ باید گفت که چون انسانها بتهنایی از عهده رفع نیازهای خود برنمی‌آیند، ناگزیر باید حیات اجتماعی داشته باشند و باید اجتماع تشکیل دهند و بصورت گروهی و مدنی زندگی کنند. آنگاه این حیات جمعی، بمنظور رفع اختلافات (که مقتضای طبیعی و فطری انسان است)، وجود قانون و مقرراتی را ایجاب میکند که رفع اختلاف و ایجاد عدالت کند (ملاصدرا، ۱۳۸۲: ۴۲۰).

در واقع، فلاسفه از منظر جامعه‌شناسانه، یا بتعبیر دیگر از دید اجتماعی بودن انسان، لزوم نبوت را مطرح کرده‌اند و این نکته بسیار مهمی است که اساساً ضرورت نبوت از منظر ضرورت حیات اجتماعی و نیاز انسان به زندگی جمعی مطرح میشود. یعنی در بحث و بررسی ضرورت نبوت، جنبه اجتماعی نبوت همواره مورد تحقیق و بررسی و توجه حکما بوده است.

۲. ضرورت وجود نبی و حیات اجتماعی

از منظر صدرالمآلهین

بر اساس آنچه گفته شد، در حکمت صدرایی، فلسفه نبوت و لزوم وجود نبی، با زندگی جمعی انسانها مرتبط بوده و لزوم وجود قانون الهی و نیز مجری و مبین آن قانون را بدنبال دارد. بعبارت دیگر، دلیل ضرورت نبوت و وجود نبی، خصیصه اجتماعی بودن در سرشت انسان است. ملاصدرا در اینباره میگوید:

در واقع انسان برای هستی و بقای خود، مکلفی بخود نیست زیرا نوع انسانی در شخص او منحصر نیست، از اینرو جز از طریق تمدن و اجتماع و تعاون، زندگی برای او ممکن نیست و هستی او بتهنایی امکان ندارد، بهمین دلیل است که خانه و کاشانه و شهرها و گروهها و دشمنیها ایجاد شد (همانجا).

۳. لزوم وجود قانون

ملاصدرا در ادامه، به لزوم وجود قانون در زندگی

اجتماعی برای رفع اختلاف و برقراری عدالت تصریح میکند و از این راه نیز به ضرورت نبوت و فواید رسالت پرداخته و میگوید:

در معاملات و مناکحات و جنایات به قانون نیاز است که به عدالت بین آنها رفتار شود که غیر این، موجب فساد جمع و از بین رفتن نسل و اختلال نظام هستی است؛ بدلیل سرشت هر شخص که نیازهای خود را میخواهد و برای مزاحم خود خشم میگیرد... و این قانون، همان شرع است. پس ناگزیر از شارعی است که راه و روشی را برای انسانها معین کند برای تنظیم زندگی در دنیا، و ستمهایی را برقرار نماید برای هدایت بسوی پروردگارشان (همانجا).

۴. تبیین جایگاه، شخصیت و ویژگیهای نبی

ملاصدرا در مورد تبیین شخصیت نبی بعنوان واسطه بین خلق و خالق، اینگونه مینویسد:

تعلیم مستقیم انسانها توسط ملک محال است و موجودات دیگر نیز در مرتبه‌یی نازلتر از مرتبه انسانند، بهمین دلیل همراه آیات الهی باید انسانی واسطه قرار گیرد تا عنایت الهی به نظام عالم کامل شود (همانجا).

او در تبیین و تشریح شخصیت نبی و انسان کامل الهی، به ویژگیهایی ارزشمند اشاره میکند که مأخوذ از متن قرآن و متون روایی بوده و از

منظر عرفان و سلوک دینی، شایسته دقت و بررسی است. این صفات بنوعی به جنبه الهی دین و وحی و فواید فراگیر رسالت در دنیا و آخرت اشاره دارد. وی در اینباره آورده است:

نبی جالس بین محسوس و معقول است و قلب نبی دو باب دارد... با یکی مشغول مطالعه لوح محفوظ و ذکر حکیم است و با دیگری به مطالعه مواردی میپردازد که در مرحله حواس قرار دارد تا به سوانح خلق مطلع شود و خلق را به خیر هدایت و از شر باز دارد (همان: ۴۱۵).

صدرالمتألهین در کتاب المظاهرالالهیه با تعبیری عالمانه، بسیار عمیق و با مضامین عرفانی (بلحاظ مبانی سلوک و تهذیب نفس)، به شخصیت باطنی و معنوی نبی اشاره کرده و میگوید:

فمعنی «بسم الله الرحمن الرحيم» بالصورة الكاملة الجامعة للرحمة الخاصة والعامة، التي هي مظهر الذات الالهية و الی هذا المعنى اشار النبي - صلي الله عليه و آله و سلم - بقوله «بعثت لاتمم مكارم الاخلاق» لانّ مكارم الاخلاق محصورة في الحقيقة الجامعة الانسانية... و رسول الله - صلي الله عليه و آله و سلم - مظهر لجميع الصفات الالهية على سبيل الاستواء (همو، ۱۳۷۸: ۴۱ - ۴۰).

از عبارت فوق اینگونه برداشت میشود که در بحث از فلسفه بعثت و رسالت، مکارم اخلاق در حقیقت انسان کامل یعنی «نبی» محصور است و بدنبال او در «وصی».

۵. استدلال فلسفی ملاصدرا برای اثبات

سرشت اجتماعی انسان

همانطور که گذشت، ملاصدرا در تبیین و استدلال برای اینکه انسان طبعاً اجتماعی و مدنی است، اینگونه نگاشته است:

انّ الانسان غير مكتمل بذاته في الوجود و البقاء، لانّ نوعه لم ينحصر في شخصه؛ فلا يعيش في الدنيا الا بتمدن و اجتماع و تعاون، و لا يمكن وجوده بالانفراد (همو، ۱۳۸۲: ۴۲۰).

بنظر میرسد عبارت «لأنّ نوعه لم ينحصر في شخصه» همان دیدگاه فلسفی حکما در بحث از کلیات و تحقق خارجی و عینی آن در جمیع اعضا و افراد آن در عالم خارج است. ملاصدرا بر این باور است که نوع انسانی در فرد و شخص او منحصر و محقق نیست بلکه این مفهوم کلی است که به وجود افراد و نوع خود در خارج از عالم ذهن دلالت دارد و اینجاست که صدرالمآلهین در بحث از اصالت وجود برای اثبات آن در مقابل ماهیات (کلیات)، به این امر استدلال میکند که وجود کلیات در عالم خارج تنها از طریق اعتقاد به اصالت وجود میتواند تحقق و حقیقت یابد. مفاهیم کلی (ماهیات) در خارج با پذیرش وجود، تحقق و حقیقت می‌یابند؛ اگر اینگونه نباشد، چه چیزی وجود آنها را تحقق میبخشد؟ بنابراین، کلی در خارج با صفات و ویژگیهای خود در میان اعضا و افراد خود وجود دارد و از همینروست که ملاصدرا معتقد است نوع انسانی در شخص و فرد او بدون

وجود جمع و اجتماع و تمدن، ممکن نیست.

اگرچه استدلال صدرالمآلهین به وجود نوع انسانی در جمع و تحقق آن در متن جامعه، در آثار و عبارات او بوضوح قابل مشاهده است اما بمنظور تأییدی برای آن، دیدگاه دو تن از صدراپژوهان معاصر را بیان میکنیم که هر دو در بحث از دلایل اثبات اصالت وجود، و مبحث کلیات، به وجود و تحقق خارجی مفاهیم کلی در بین افراد خود استدلال کرده‌اند. سیدحسن امین در کتاب برداشتی از مشاعر ملاصدرا در بحث تشخیص ذاتی وجود در بخش «اثبات اصالت وجود از نظر ملاصدرا» میگوید:

ماهیتها مفاهیمی هستند، که از نظر عقلی فرض صدق آنها بر مصادیق متعدد درست درمی‌آید، مانند انسان که بر هریک از افراد آدمی صدق میکند، بخلاف جزئی حقیقی که جز بر یک مصداق صادق نیست... جزئی جز خود را شامل نمیشود. پس شأن مفاهیم کلی (ماهیتها) اینست که کلی باشند. اما آنچه در بیرون از ذهن آدمی تحقق دارد و بشر وجود مستقل آنها را در کنار خود حس میکند، همه جزئی و شخصیند. اینک این پرسش پیش می‌آید که کلیات مفاهیمی، چه وقت و چگونه جزئیت و تشخیص می‌یابند؟ و خلاصه ماهیت چگونه به واقعیت پیوسته، شکل میگیرد؟... کلیات، معرف وجودند... پس برای خروج ماهیتها از آن صرافت و کلیت، ناگزیر باید چیزی به آنها افزوده

شود و این افزونی که به ماهیت میپیوندد، بتردید باید از نعمت حقیقت، بهره‌مند باشد... پس آنچه مایه تشخیص یافتن ماهیت میشود بیگمان از اصالت برخوردار است... و چون اثبات شد که تشخیص مفاهیم کلی جز به یاری چیزی اصیل ممکن نیست، معلوم میشود که وجود در خارج متحقق است، چراکه تشخیص ماهیات به آن است و تشخیص یافتن این کلیات جز موجود شدنشان به دستیاری وجود نیست (امین، ۱۳۵۱: ۸۰ - ۷۷).

استاد حسن‌زاده آملی نیز در بحث از کلیات، با همین دیدگاه استدلال میکند و تصریح میدارد که کلیات و مفهوم کلی نوع انسان، با افراد خود و صفات و خصوصیات آنها در عالم خارج تحقق دارد (حسن‌زاده آملی، ۱۳۷۸: ۳۵).

نتیجه حاصل از بررسی مذکور به استناد نظر محققان اندیشه صدرایی در مبحث حاضر، اینست که بر اساس مبنای صدرایی، صفات و ویژگیهای کلیات در بین افراد خود دارای وجود خارجی است و مفاهیم کلی بر اساس اصالت وجود، وجود و تحقق دارند.

بر این اساس، نوع انسانی در تفرد خود، مفهومی اعتباری است اما انسان در قالب مفهوم کلی در عالم خارج در بین اجتماع و تمدن جمعی، دارای تشخیص و وجود خارجی میباشد. عبارت دیگر، وجود خارجی انسان و تحقق او در عالم خارج از ذهن، وابسته به تحقق و وجود حیات جمعی انسان است؛ یعنی هویت انسانی،

مندک در هویت اجتماعی اوست. بهمین دلیل لازم و ضروری است حیات جمعی باشد تا وجود عینی انسان و انسانیت تحقق یابد. بنظر میرسد این استدلال، نشانه عمق توجه و نگرش دقیقی است که ملاصدرا نسبت به حیات اجتماعی داشته است.

۶. نقش و آثار نبوت (دین) در حیات اجتماعی انسان

صدرالمتألهین، نتایج و آثار فراوان و مهمی برای وجود نبی برمی‌شمارد. این آثار و نتایج که حاکی از جوانب معنوی و فراعقلی دین است، به تکامل و سیر و حرکت انسان بسوی خدا اشاره میکند و انسان و انسانیت را از منظر عالی مینگرد و افق الهی بشر را ترسیم میکند. در این ترسیم، دین و شریعت با گستردگی در بُعد دنیا و آخرت، سیر وجود انسان را از دنیا تا رسیدن به قرب الهی، در ابتدا و انتهای حلقه هستی همراه با معرفت و توحید و باور به معاد، بدنبال دارد.

اگرچه ذکر این آثار و نتایج بمنظور اثبات ضرورت وجود نبی، استدلالی درون دینی و بعد از استدلال عقلی به لزوم وجود نبی است، ولی در نوع خود متقن بوده و مأخوذ از متن دینی است. براساس این استدلال، فرد مؤمن از طریق عقل و دل، به صداقت و درستی مدعا پی میرسد. ملاصدرا با در نظر گرفتن جنبه معنوی و فراعقلی دین، در عین توجه به بعد اجتماعی و حیات جمعی بشر، آثار و نتایج زیر را برای دین (نبوت) بیان نموده است (ملاصدرا، ۱۳۸۲: ۴۱۵ و ۴۲۱ و ۴۲۷):

۱) دوری انسان از مرتبه حیوانیت و رسیدن به مقامات معنوی.

۲) تعلیم و آموزش مردم و تزکیه نفوس مردم توسط شخص نبی.

۳) وضع ستهایی که جنبه همگانی و اجتماعی دارد، مثل حج و نماز جمعه و جماعات که سبب خروج و دوری انسان از تقلید و خرافات شده و آنها را در راه طلب رضایت خدا و یادآوری روز قیامت کمک میکند. زیارت مشاهد مشرفه و اماکن مقدسه نیز از مصادیق این مورد است.

۴) عبادت عمومی و جمعی که تودد و الفت بین انسانها را تقویت میکند.

۵) تکرار عبادات در هر روز تا ذکر خداوند فراموش نشود.

۶) انتقال از مرتبه طبع و طبیعت به مرتبه عقل و حضور در حضرت الهی و یافتن نورانیت باطنی با کمک علم و معرفت و تجرد از دنیا در سایه عمل.

۷) ذکر دوام برای نبی سبب فتح باب علوم و اسرار باطنی فراتر از حواس عالم است.

با توجه به مطالب پیشین میتوان گفت تبیین ملاصدرا از فلسفه نبوت و لزوم آن، مبتنی بر ضرورت زندگی مدنی و اجتماعی انسان است، هرچند که به جنبه‌های فردی نیز اشار دارد. در عین حال جنبه فردی نیز در سایه هویت کلی اجتماعی، موضوعیت پیدا میکند و بشر اساساً بدون جمع و اجتماع قادر به حیات نیست. نکته مهمی که باید در اینجا در نظر داشت،

آنست که ملاصدرا در تشریح فلسفه نبوت و ارتباط آن با حیات جمعی انسان و ضرورت این دو، از حکمای قبل از خود بویژه ابن‌سینا و سهروردی متأثر است. صدرالمآلهین در تشریح جنبه معنوی و بعد ملکوتی نبی، با تعبیر «جالس بین معقول و محسوس» و امثال آن، بیان شیخ اشراق را تعمیق بخشیده است. سهروردی معتقد است مردم نیازمند تنظیم امور خرید و فروش و نکاح و... [و همچنین] یادآوری رب خویش هستند و عنایت الهی اقتضا میکند وجود شخصی در هر عصری که مأمور برای اصلاح امور نوع بشر بوده و مؤید به آیات و دلایلی باشد دال بر اینکه از سوی خداست تا برای مردم وضع احکام نماید که موجب تقرب الهی باشد تا مثل بهایم نباشند (سهروردی، ۱۳۸۰ الف: ۲۱).

او همچنین در تشریح و استدلال به لزوم زندگی اجتماعی برای بشر از راه احتیاج به رفع نیازهای اساسی اینگونه میگوید:

چون ایزد تعالی آدمی را آفرید و از میان دیگر حیوانات ممیز گردانید، پس هر شخصی را حاجتمند شخصی دیگر گردانید در میان نوع انسان به صناعات بدنی. و اگر چنانچه یک شخص منفرد خواستی تا جمله شغلها که او را درین عالم ضروری است کفایت کند بذات خویش، بتهنایی ممکن نشدی الا بمعاونت و معاضدت دیگری از بنی جنس خویش... پس بسبب اجتماع حاجتمند شدند بترتیب شهرها و

عقد مدینها و قیام نمودن به مصالح و شرایط آنچه در بلاد و مدن بکار آید. پس چون نظام عالم بدین سبب حاصل می‌آید، چاره نباشد از وجود انسان و بقای نوع او به مشارکت بنی جنس خویش، و مشارکت تمام نمیشد الا به معاملت و معاملت تمام نمیشد الا به سنتی و عدلی، و سنت و عدل تمام نمیشد الا به سنت نهنده و عدل‌گستر و البته میبایست که این سنت و عدل میان مردم مستمر و مستقیم شود پس حاجت بود بشخصی که نبی و ولی بود هم از جنس بنی آدم تا آن سنت میان خلق بگستراند و ظلم و جور و ناراستی محو کند... (همو، ۱۳۸۰: ۴۵۳).

اما درباره پیشینه استدلال به حیات اجتماعی انسان از منظر فلسفه، به نقل قولی در اینباره بسنده میکنیم: «چند مسئله در علوم اجتماعی و فلسفه اهمیت دارد؛ یکی از این مناقشه‌ها بر سر ماهیت زیست اجتماعی است که آیا انسان به اقتضای طبیعت خود موجودی اجتماعی است یا برحسب ضرورت، به زندگی اجتماعی تن داده است؟ برای قرنهای بسیار، این نظر ارسطو غلبه داشت که غایت زندگی اجتماعی اینست که در تأمین بالاترین خیر انسان یعنی زندگی اخلاقی و عقلانی، ایفای نقش بکند» (شکیبی و همکاران، ۱۳۹۹: ۱۶۴).

علاوه بر این، جامعه‌شناسان درعین اذعان به نقش اجتماعی دین، به عوامل مختلفی که در

تأثیرگذاری فردی و اجتماعی آن نقش دارند، پرداخته‌اند و معتقدند دین درصدد تحقق وحدت اجتماعی است (واخ، ۱۳۹۱: ۳۹۹).

اما نکته جالب دیگر اینست که برخی از متفکران و صاحب‌نظران از جمله میرزا ابوالحسن شعرانی بر این باورند که این نحو استدلال به ضرورت نبوت در قالب ضرورت حفظ نوع بشر از راه لزوم قانون و شرع الهی در جامعه و گسترش عدل بین انسانها، از ابتکارات فلاسفه اسلامی است و فلاسفه یونان در این مورد بحثی نداشته‌اند و از آن آگاه نبوده‌اند (طوسی، ۱۳۹۸: ۴۵۴).

۷. ضرورت تشکیل حیات اجتماعی از منظر ابن مسکویه

ابن مسکویه یکی از متفکران بزرگ اسلامی در حوزه علم اخلاق در قرن چهارم هجری است که نظریات اخلاقی خود را در کتاب مشهور تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق بیان کرده است. از دیدگاه او نیاز به محبت در انسانها و ابراز الفت و علاقمندی به همدیگر، اساس حیات اجتماعی است؛ نیاز به تأمین محبت متقابل، انسانها را در کنار هم و در یک اجتماع قرار میدهد و استمرار این امر، بقای حیات اجتماعی و استخدام و تعاون جمعی را ایجاب میکند. ابن مسکویه حتی آموزه‌های جمعی دین را در راستای تأمین نیاز انسان به الفت و محبت متقابل تبیین میکند. بنابراین، میتوانیم به این نتیجه برسیم که از منظر او، وجود محبت و تودد در انسانها و ابراز آن به

یکدیگر، بنوعی اساس حیات اجتماعی است. ابن مسکویه علاوه بر آنکه بر مدنی و اجتماعی بودن بشر تأکید دارد، این نکته قابل توجه را بیان کرده که ریشه استفاده متقابل در اجتماع از سوی انسانها برای رفع نیازهای زندگی، محبت و الفت است. او در اینباره میگوید: «نیاز و حاجت انسانها به هم، روشن و صادق است و ضرورت داعی است بر اینکه تجمع و الفت بین انسانها تحقق پیدا کند» (ابن مسکویه، ۱۴۱۰: ۱۲۵). بنابراین، به اعتقاد وی، ریشه استفاده اجتماعی و لزوم تشکیل جامعه بشری، رفع نیازها و احتیاجات انسانهاست و خود همین، مستلزم حیات جمعی و محبت متقابل میان آنهاست. بدین معنی که ضرورت رفع نیاز، تجمع و الفت بین انسانها را اقتضا میکند تا با اتحاد و هماهنگی خود مانند اعضای یک بدن بدنبال هدف واحد و سودمند به حال بدن (اجتماع) باشند (همانجا).

بطور خلاصه میتوان گفت حیات جمعی مبتنی بر الفت و محبت متقابل و عمل بخاطر ذات (خود) عمل، نه هیچ انگیزه دیگر، جامعه و انسان الهی مورد آرزو و تأکید و مطلوب اوست (همان: ۹۲). از اینرو بنظر میرسد دیدگاه ابن مسکویه در این بحث، منحصر بفرد است و هیچیک از اندیشمندان از طریق ضرورت محبت استدلال نکرده‌اند. بعبارت دیگر، این نظریه که «الفت طبیعی بین انسانها، ضرورت فطری حیات اجتماعی را برای رفع نیازها اقتضا میکند»، مورد تأکید و توجه هیچیک از متفکران نبوده است. او

از طریق این استدلال، به این نکته میرسد که واژه «انسان» نه از نسیان و فراموشی بلکه از انس و الفت گرفته شده است و دستورات اجتماعی تبیین شده در شرع، برای تأمین همین الفت فطری و طبیعی انسان است (همان: ۱۲۸).

و ینبغی ان یعلم ان هذا الانس الطبیعی فی الانسان هو الذی ینبغی ان نحصر علیه و نکتسه مع أبناء جنسنا، حتی لایفوتنا بجهدنا و استطاعتنا فانه مبدأ المحبات کلهما و انما وضع للناس بالشریعة و بالعادة الجمیلة اتخاذ الدعوات و الاجتماع فی المآدب لیحصل لهم هذا الانس (همانجا).

از بخش پایانی استدلال او بر لزوم تشکیل اجتماع و جامعه برای انسان، و دینمداری و تأکید بر الفت و محبت میان انسانها، میتوان نکات ذیل را بطور خلاصه استنباط کرد:

۱) جایگاه اصیل تودد و محبت برای رفع نیاز فطری به آن.

۲) رفع نیاز به محبت و پاسخ به این حس فطری، از طریق استفاده همدیگر و تشکیل زندگی جمعی.

۳) لزوم شریعت و ناموس الهی برای تقویت محبت متقابل.

۴) انجام عمل اخلاقی بخاطر خود (ذات) عمل - نه انگیزه‌ی دیگری - در جامعه مبتنی بر محبت متقابل و انسانهایی با همین انگیزه در عمل (جامعه و انسان الهی).

اینها مواردی است که بنظر میرسد از ابتکارات

ابن مسکویه است و به این شکل در دیدگاه دیگر متفکران اخلاقی دیده نمیشود. البته لازم به یادآوری است که اندیشمندانی بزرگ و صاحب‌نظر - از گذشته تا حال - همانند ابن‌سینا و علامه طباطبایی در مورد مدنی‌بودن انسانها و ضرورت تشکیل جامعه و زندگی اجتماعی بحث کرده‌اند و ریشهٔ استخدام اجتماعی را ضرورت رفع نیاز توسط انسانها دانسته‌اند و برای آن استدلال نیز آورده‌اند؛ حتی برای اثبات ضرورت نبوت و وحی، به لزوم زندگی اجتماعی و رفع نیازهای حیات جمعی و اختلافات حاصل از حیات جمعی استدلال کرده‌اند.

ابن‌سینا معتقد است انسان از سایر حیوانات متمایز است، در اینکه بطور انفرادی و شخصی نمیتواند حیات و معیشت خوبی داشته باشد، بهمین دلیل ناگزیر از بنای زندگی شهری و اجتماعی است. شیخ‌الرئیس ضرورت نبوت را نیز از همین منظر بیان میکند (ابن‌سینا، ۱۴۰۴: ۴۴۶).

علامه طباطبایی در تفسیرالمیزان در مباحث مربوط به «نبوت»، ضمن تصریح به اینکه نوع انسان بطور فطری استخدام‌گراست، تأکید میکند که انسان برای رفع نیازهای حیات خویش - که خود این امر نیز فطری بوده و مقتضی تشکیل اجتماع میباشد - نیازمند آموزه‌های الهی است. بروز اختلاف، ناشی از فطرت افزون‌طلبی و سودخواهی انسان و رفع آن مستلزم نبوت و وحی است (طباطبایی، ۱۳۷۸: ۲/۱۳۵). او همچنین در بحث از ادراکات اعتباری، زندگی اجتماعی را

حاصل نیاز انسان برای رفع احتیاجات فطری خود میداند و همچنین با بیان اینکه اصل استخدام برای رفع نیازهای حیات جمعی لازم و ضروری است، آن را برخاسته از فطرت و خلقت انسان میداند (همو، بی‌تا: ۲/۱۹۳).

برخی از شاگردان علامه طباطبایی نیز در بحث ادراکات اعتباری، رفع نیازهای عاطفی از قبیل نیاز به الفت و محبت متقابل را جزو نیازهای حاصل از زندگی اجتماعی و در درجهٔ دوم اهمیت دانسته‌اند (گرامی، ۱۳۷۳: ۳۷۹).

این درحالی است که ابن‌مسکویه انسان را اساساً و فطرتاً محتاج الفت و محبت متقابل میداند و معتقد است پاسخ به همین حس نیاز به الفت و همکاری و تعاون از سر مودت و محبت، ایجاب کرده که انسانها ضرورتاً به زندگی جمعی روی آورند و در مرحلهٔ بعد، لزوم رفع نیازها و احتیاجات در حیات اجتماعی موجب شده که انسانها به استخدام یکدیگر پردازند.

۸. شریعت و پاسخ به نیازهای اخلاقی

بشر و مفهوم سعادت

ابن‌مسکویه مباحث مربوط به تأمین نیازهای اخلاقی بشر از جانب شریعت را بصورت منطقی و در قالب استدلال مبتنی بر انسانشناسی، با مبانی حکمت قدیم و شواهدی از قرآن‌کریم بیان میکند و به نحوهٔ تعلیم و تربیت انسان و امکان رسیدن او به مرحلهٔ عالی و معنوی از راه علم و عمل میپردازد. او در اینباره میگوید: «انسان اشرف مخلوقات است

و افعال او بحسب جوهر ذاتش نیست بلکه بدلیل آموزش و تربیت است. او مفطور به قبول و پذیرش تعلیم و تأدیب است. انسان سرشته به قبول اخلاق است و با تأدیب و آموزش و مواعظ و مراعات قوانین شریعت میتواند به مراحل رشد و کمال انسانی نایل شود» (ابن مسکویه، ۱۴۱۰: ۴۹).

ابن مسکویه در ادامه همین بحث، اینگونه اضافه میکند: «مدنی بودن و اجتماعی بودن انسان، لزوم اخلاق را معلوم میکند و در نتیجه از این استدلال، ضرورت تجوید و نیکوسازی افعال انسان روشن میشود. اما تجوید افعال انسان، به خود او واگذار شده است. پس هر که در انجام فعل خود توانا تر باشد، افضل است. در نتیجه، بهترین وسیله برای کمال و نیکوسازی افعال همان اخلاق است» (همان: ۵۸ - ۵۷). او در اینباره، با نگاهی ارسطویی چنین آورده است:

المتمسک بالشریعة یعمل بطبیعة المساواة، فیکسب الخیر و السعادة من وجوه العدالة، لأن الشریعة تأمر بالاشیاء المحمودة لأنها من عند الله عزوجل، فلا تأمر إلا بالخیر و إلا بالاشیاء التي تفعل السعادة (همان: ۱۱۱).

ابن مسکویه در ادامه، با ذکر این مطلب که «نیل به فضیلت و سعادت فردی و اجتماعی، بر اساس الفت و محبت میان انسانها و با همیاری و تعاون بین آنها به مرحله‌ی میرسد که آبادانی و خیرات حاصل در اجتماع موجب رغبت واقع میشود»، می‌افزاید:

ولکن هذا التآحد المطلوب بهذه المحبة

المرغوب فیها لایتم إلا بالأراء الصحیحة التي یرجى الاتفاق من العقول السلیمة علیها و الاعتقادات القویة التي لاتحصل الا بالدیانات التي یقصد بها وجه الله عزوجل (همان: ۱۲۴).

با توجه به عبارت فوق، ابن مسکویه معتقد است «این اتحاد و یکپارچگی مطلوب [در جامعه] در قالب محبت و نودوستی که مورد ترغیب قرار گرفته، کامل نمیشود مگر با دو مورد مهم: یکی آراء و افکار صحیح که عقول سالم بر آن اتفاق کرده باشند و دیگری اعتقادات قوی که جز از راه دیانت خالص و برای خداوند حاصل نمیشود».

او معتقد است سعادت نهایی و اتحاد جامعه بشری، در سایه شریعت و عقیده صحیح ممکن است (همان: ۱۲۴)، و بر این باور است که «دین، وضع الهی است که مردم را به اختیار به سعادت نهایی رهنمون میشود و ملک و مسئول جامعه باید حافظ و حارس این قانون الهی باشد» (همان: ۲۹).

۹. اجتماع مبتنی بر محبت از جانب

مسئول و مدیر جامعه

همانگونه که پیشتر بیان شد، تأکید بر زندگی اجتماعی آن هم بر اساس محبت متقابل، از ویژگیهای دیدگاه اخلاقی ابن مسکویه است. او در راستای این دیدگاهش که مبتنی بر نقش محوری محبت و مودت در زندگی جمعی انسانهاست، معتقد است مسئول جامعه یا ملک و پادشاه باید نسبت به افراد جامعه محبت

داشته باشد و حتی محبت او بایستی در حد مهر و محبت پدر و مادر نسبت به فرزند بوده باشد و شفقت و تعهد و عطوفت مسئول جامعه بایستی همسان و بلکه جایگزین و جانشین محبت صاحب شریعت، پیامبر (ص) و بلکه جایگزین محبت خداوند (مُشرع شریعت) بوده باشد، تا از آسیبهای اجتماعی مصون و مصالح جامعه تأمین شود و نظام اجتماعی حفظ شود.

و یجب ان تكون نسبة الملك الى رعيته نسبة أبويه و نسبة رعيته اليه نسبة بنويه، و نسبة الرعيه بعضهم الى بعض نسبة اخويه حتى تكون السياسات محفوظة على شرائطها الصحيحة. وذلك أن مراعاة الملك لرعيته هي مراعاة الأب لأولاده و معاملته اياهم تلك المعاملة.. و عنایته برعيته یجب أن تكون مثل عنایة الاب بأولاده و شفقة و تحنناً و تعهداً و تعطفاً خلافة لصاحب الشريعة بل لمشرع الشريعة تعالى ذكره في الرافة و الرحمة و طلب المصالح لهم و دفع المكاره عنهم و حفظ النظام فيهم.

۱۰. سعادت نهایی از منظر ابن مسکویه

بر اساس تعریف ابن مسکویه از سعادت نهایی که مأخوذ از تعریف و دیدگاه حکماست، انجام فعل بخاطر خود فعل نه امری دیگر، سعادت محسوب میشود؛ «ای لا یكون غرضه فی فعله غیر ذات الفعل» (همان: ۹۲).

اگر افعال انسان، تماماً الهی شود، در این

زمان است که تمام افعال او از اصل انسانی و ذات حقیقی آدمی صادر میشود و ذات حقیقی انسان همان عقل الهی انسان است. در این موقع است که انگیزه‌های حسی و نفسانی او از بین رفته و انسان فعل را فقط بخاطر ذات فعل انجام میدهد (همان: ۹۲).

بنظر میرسد ابن مسکویه در این تبیین، درصدد بیان این نکته مهم و دقیق بوده که انسان در مقام فعل خالصانه، شبیه خدا و خالق خود میشود و خدا نیز برای خلقت، هدف و غرضی خارج از ذات خود منظور نداشته است؛ «و هكذا يفعل الباری تعالی لذاته لا من أجل شیء آخر خارج عنه» (همانجا).

در مقام مقایسه، میتوان گفت که عرفای شیعه نیز در پرسش از هدف خلقت و اینکه آیا خداوند هدفی را دنبال میکند یا نه، و اینکه اساساً چگونه باید این مطلب را ترسیم کرد، دیدگاهی قابل توجه و دقیق دارند و معتقدند خداوند رأساً در امر خلقت بدون هدف و غرض است، چراکه بینای مطلق به هیچ امری نیاز ندارد، نه از خارج و نه از ذات خود. آنها اعتقاد دارند که اقتضای ذات الهی خلقت است، بیهدف و بیغرض؛ بعد از قبول وجود آفتاب، پرسش از چرایی تابش او بیمورد است زیرا ذات خورشید تابنده و فروزان است. برخی معتقدند نظر عرفا دقیقتر و قدم معرفت‌پیمای آنها در این مسیر استوارتر است.

اما ابن مسکویه وجود ذات مقدس الهی را لازمه و انگیزه خلقت میدانند. این درحالیست که

اکابر صاحب‌نظر همانند قاضی سعید قمی و زین‌العابدین شیروانی (مؤلف مجموعه سترگ و بینظیر بستان‌السیاحه) بر همین عقیده هستند که خداوند را در خلقت، هیچ انگیزه و هدفی منظور نیست (قمی، ۱۳۶۲: ۷۸؛ شیروانی، بی‌تا: ۵۶۶).

۱۱. رهاورد بررسی دیدگاه ابن‌مسکویه

طبق بررسی اجمالی‌یی که از دیدگاه ابن‌مسکویه بیان شد، بنظر میرسد یکی از نکات برجسته و شاید منحصر بفرد، تأکید او بر ضرورت محبت متقابل بین انسانهاست که حیات اجتماعی را نیز بر همین نظریه ترسیم میکند. او در ادامه همین برداشت، دلیل استخدام اجتماعی انسانها را علاوه بر رفع احتیاجات، پاسخ به حس فطری نیاز به محبت متقابل میداند و بر آموزه‌های شریعت بویژه بلحاظ جمعی بودن آنها تأکید میکند که برای تقویت حس محبت مورد بحث، لازم است. اما بمنظور نقد دیدگاه ابن‌مسکویه میتوان گفت که هرچند او انسان را مستعد پذیرش اخلاق و اصلاح شخصیت از راه تعلیم و تربیت میداند و به نقش مربی و والدین تصریح دارد ولی به نقش اساسی نبی مکرم و ائمه هدی در تربیت و تهذیب نفوس دینداران اشاره‌یی نکرده و این درحالیست که نقش اصلی و تأثیر حضور جسمانی نبی مکرم و اولیای الهی در تهذیب نفوس، صریح قرآن و مورد اتفاق بزرگان اهل سلوک است. آیه شریفه «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَان كَانُوا مِنْ قَبْلِ

لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (جمعه / ۲) و آیات مشابه، تأثیر وجود شخص نبی در تهذیب نفوس و اخلاق را بصراحت بیان کرده است. آیه شریفه فوق، صراحتاً بیان میکند که عمل تهذیب و تعلیم کتاب و حکمت به خود نبی مکرم اسلام استناد داده شده و از همینجاست که بزرگان سلوک و تهذیب و طریقت به لزوم حضور جسمانی استاد و مربی و مرشد اخلاقی، تأکید میکنند (قاضی، ۱۳۸۵: ۱۰۶ و ۲۰۹). اگرچه ابن‌مسکویه در آثارش به آیات قرآن استناداتی نموده، ولی در این بحث، اینگونه عمل نکرده است.

همین بحث در مورد ملاصدرا نیز صادق است؛ او به وظیفه تهذیب برای نبی اشاره میکند اما آنچنانکه این وظیفه نبی در آیات قرآن بزرگوار و یعلّمهم الكتاب و الحکمة بصراحت دریافت میشود و عرفا و اهل سلوک و طریقت نیز آن را از شأنیتهای واضح و مؤکد نبی معرفی میکنند، در آثار ملاصدرا دیده نمیشود. شاید یکی از دلایل آن، عدم تمایل ملاصدرا نسبت به اظهار صریح انتساب خود به سلاسل سلوکی در عصر خود بوده باشد. (البته او به ابعاد عرفانی و معنوی نبی بطور مبسوط پرداخته است). برخی از اندیشمندان معاصر، با اشاره به تنگنای عرفانی عصر صفویه، از آن به غوغای ضد تصوف تعبیر کرده‌اند (امین، ۱۴۰۰: ۷۰).

استاد حسن‌زاده آملی معتقد است ملاصدرا قطعاً دارای اساتید اخلاقی و تبعیری مرشد و مربی سلوکی بوده ولی بمقتضای فضای حاکم

فرومانبرد

برعصر خود، نخواستہ یا نتوانستہ آن را علنی کند زیرا تحقیقات ارزشمند او به برکت سلوک و توأم با کشف و شهود تحریر شده است. استاد حسن‌زاده آملی در ادامه میگوید «احتمال دارد که ملاصدرا عرفان نظری و عملی را نزد عارف و سالکی بلندپایه فراگرفته باشد» (حسن‌زاده آملی، بی تا: ۲۱۹).

این دیدگاه را میتوان مؤیدی دانست برای مدعای مقاله حاضر مبنی بر عدم تصریح ملاصدرا به وجود فرد کامل یا مأمور از سوی انسان کامل. در هر عصری، برای تهذیب و هدایت دینی مردم و اینکه ملاصدرا به شأنیت نبی در تهذیب مردم صراحتاً تأکید نکرده است؛ چراکه یکی از اصول و مبانی عرفان عملی، ضرورت وجود مرشد و مربی مؤید برای سالک است و این مطلبی است که برخی عالمان علوم رسمی از شنیدن آن اکراه دارند و به استناد موارد و شواهد منقول از صاحب‌نظرانی مانند استاد حسن‌زاده آملی و سیدحسن امین، در عصر ملاصدرا این تحذر وجود داشته است.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

براساس مباحث و نظریات مطرح شده از دو متفکر بزرگ اسلامی ملاصدرای شیرازی و ابن‌مسکویه رازی. میتوان نظریه ابداعی و انحصاری ابن‌مسکویه را اینگونه بیان کرد که او برخلاف علمای علم‌الاجتماع و علم اخلاق که به ضرورت رفع نیاز از راه استخدام انسانها تأکید دارند، رفع نیازهای زندگی اجتماعی را در وهله

اول برای تأمین محبت و الفت متقابل میداند و در مرتبه بعد از آن، رفع نیاز را منظور میدارد. دیدگاه ابداعی ابن‌مسکویه را میتوان اینگونه خلاصه کرد: «لزوم حیات اجتماعی بر اساس پاسخ به حس فطری نیاز به محبت متقابل». اگرچه او همچون ملاصدرا به مدنی‌الطبع بودن انسان تصریح میکند، اما اساس مدنیت انسانی را تأمین محبت و پاسخ به حس فطری الفت و مؤانست میداند (مدنی بودن انسان).

ملاصدرا معتقد است انسانها بتنهایی قادر به تأمین نیازهای حیات خود نیستند، بهمین دلیل نیازمند تشکیل جامعه و زندگی جمعی هستند. او با یک نگرش کاملاً فلسفی بر آن است که هویت نوعی و فردی انسان تنها در هویت جمعی و اجتماعی بشر، قابل تحقق است. بنابراین، از منظر او جامعه بشری، هویت‌بخش عینی به انسان و انسانیت است (واقعیت هویت جمعی بشر از نظر ملاصدرا).

لزوم قانون و شرع الهی برای تنظیم امور زندگی جمعی و رفع اختلافات بین انسانها و گسترش عدالت بین آنها، با تأکید بر وجود فردی که قانون و شرع الهی را برای مردم بیان میکند در قالب اصطلاح دینی نبی یا وصی...، از موارد مشابه در دیدگاه این دو متفکر است (لزوم قانون و شریعت الهی)؛ البته با این اختلاف که ملاصدرا مستقلاً به ضرورت وجود نبی اشاره کرده، اما ابن‌مسکویه چون درصدد بیان مبانی اخلاق مبتنی بر دین است، لزومی در این امر نمی‌بیند. او اگرچه به شریعت و آموزه‌های وحیانی بویژه در جنبه

همگانی آن تأکید دارد لیکن به شخصیت نبی بطور مستقل و نیز لزوم وجود و استمرار فردی که بتواند نقش اساسی نبی را ایفا کند، تأکید ندارد (بحث مستقل لزوم وجود نبی در دیدگاه ملاصدرا، برخلاف ابن مسکویه).

به همان میزان که استدلال ملاصدرا عقلی، و بعضاً قرآنی و مأخوذ از متون روایی است، - بویژه در بُعد عرفانی برای لزوم وجود نبی و ارتباط تنگاتنگ آن با حیات جمعی - به همان اندازه استدلال ابن مسکویه، اخلاقی و عاطفی است (استدلال فلسفی ملاصدرا و دیدگاه عاطفی ابن مسکویه).

ملاصدرا با تعبیری عمیق و دقیق، به نقش نبی در هدایت و تعلیم و تهذیب مردم اشاره کرده و نبی را رابط و واسط میان معقول و محسوس دانسته است؛ کسی که برکات معنوی و افق فراعقلی را از طریق وحی به مردم ارزانی میدارد. اما این مطلب به این شکل در تفکر ابن مسکویه نیامده است (تبیین شخصیت عرفانی نبی از سوی ملاصدرا، برخلاف ابن مسکویه).

بطور کلی میتوان گفت تفکر و استدلال ملاصدرا، فلسفی و عرفانی است اما ابن مسکویه بر جنبه اخلاقی و عاطفی زندگی اجتماعی، در پرتو توجه و عمل به شریعت تأکید کرده است. از نظر هر دو متفکر، دین بعنوان رهاورد و حیانی، گستره نیازهای دنیوی و اخروی، فردی و اجتماعی انسان دینمدار را شامل میشود (گستره پاسخ دین به نیازهای بشر از منظر هر دو متفکر).

منابع

ابن سینا (۱۴۰۴ق) شفاء، الهیات (۱)، تصحیح و تحقیق ابراهیم مدکور، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.

ابن مسکویه (۱۴۱۰ق) تهذیب الاخلاق و تطهیر الاعراق، تصحیح و تحقیق حسن تمیم، قم: بیدار. امین، سیدحسن (۱۳۵۱) برداشتی از مشاعر ملاصدرا، تهران: فراهانی.

----- (۱۴۰۰) وحدت وجود در فلسفه و عرفان اسلامی، تهران: بعثت.

حسن زاده آملی، حسن (۱۳۷۸) ممدالهمم فی شرح فصوص الحکم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

----- (بی تا) گشتی در حرکت، تهران: مرکز فرهنگی رجا.

حلی، علامه یوسف ابن مطهر (۱۳۹۸) کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، تصحیح و تحقیق میرزا ابوالحسن شعرانی، تهران: کتابفروشی اسلامیه.

سهروردی (۱۳۸۰الف) مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۴، تصحیح و تحقیق نجفقلی حبیبی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

----- (۱۳۸۰ب) مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۳، تصحیح و تحقیق سیدحسین نصر، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

شکیبی، زینب؛ علم الهدی، سیدعلی؛ پیکانی، جلال (۱۳۹۹) کلیات فلسفه، تهران: دانشگاه پیام نور.

شیروانی، حاج زین العابدین (بی تا) بستان السیاحه، تهران: کتابخانه سنایی.

طباطبایی، سید محمدحسین (۱۳۷۸) المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

ملاصدرا (۱۳۷۸) المظاهر الإلهية في أسرار العلوم
الكمالية، تصحيح و تحقيق آيت الله سيد محمد خامنه‌اي،
تهران: بنياد حكمت اسلامي صدرأ.
- - - - (۱۳۸۲) الشواهد الربوبية في المناهج
السلوكية، تصحيح و تحقيق سيد مصطفی محقق داماد،
تهران: بنياد حكمت اسلامي صدرأ.
واخ، يواخيم (۱۳۹۱) جامعه شناسي دين، ترجمه
جمشيد آزادگان، تهران: سمت.

----- (بي تا) اصول فلسفه و روش رئاليسم، ج ۲،
مقدمه و پاورقي مرتضى مطهرى، تهران: صدرأ.
قاضى، سيد محمد حسن (۱۳۸۵) آيت الحق، ترجمه
سيد محمد علي قاضى نيا، تهران: بصيرت/ حكمت.
قمى، قاضى سعيد (۱۳۶۲) كلید بهشت، تصحيح
سيد محمد مشكوه، تهران: الزهرا.
گرامى، محمد على (۱۳۷۳) فلسفه، قم: دفتر
تبليغات اسلامي.